



## جمهرة الأمثال و امثال کهن ایرانی

سهیل یاری گل دره<sup>۱</sup>

۱. دکترای زبان و ادبیات فارسی، ایران. رایانامه: Soheil.yari6@gmail.com

یکی از مهم‌ترین منابع شناخت امثال کهن ایرانی، کتب امثال عربی، به‌ویژه کتبی است که نویسندگان آن‌ها ایرانی بوده‌اند. در این باره، دو کتاب، از حیث اشاره به امثال کهن فارسی، جایگاه برجسته‌ای دارد: یکی، *الأمثال الصادرة عن بیوت الشعراء* از ابو حمزه اصفهانی (در گذشته: قبل از ۳۶۰)، که باب هفتم آن، «فی آیات ذات أمثال منقولة من الفارسیة إلى العربیة»، است. در این بخش، آیات فراوانی آورده شده که ترجمه مثل‌های فارسی است (اصفهانی، ۱۴۳۰: ۶۷۵ به بعد)، و دیگر، *جمهرة الأمثال* ابو هلال عسکری (۳۹۵م). این کتاب دربردارنده حدود دو هزار مثل عربی و شرح آن‌هاست که به ترتیب الفبایی تنظیم شده است. البته در لابه‌لای شماری از مدخل‌ها، به امثال عربی دیگری نیز اشاره شده است. یکی از خصوصیات برجسته این کتاب که آن را از انواع خود متمایز می‌کند، اشاره به مثل‌های کهن فارسی است. عسکری به دلیل تناسب با برخی امثال عربی، به ترجمه شماری از مثل‌های فارسی پرداخته است.<sup>۲</sup> بعضی از این امثال تا امروز نیز همچنان رایج و پاره‌ای نیز گویا فراموش شده است. در ادامه به طرح مثل‌های فارسی کتاب *جمهرة الأمثال* پرداخته می‌شود:

1. PhD in Persian language and literature, Iran. E-mail: Soheil.yari6@gmail.com

۲. عسکری در بخش‌هایی از کتاب *جمهرة*، عیناً صورت فارسی پاره‌ای از مثل‌های فارسی را آورده است؛ مانند این دو نمونه: قَالَتْ الْفُرسُ: «نه شاه آشنا و نه روذ همدوره». الْفَارسیُّ یقولُ فی هَذَا المَثَلِ: «هر کی شنوَد مَنَد». مثل نخست را چنین ترجمه کرده است: «لا تَتَعَرَّفْ إِلَى المَلِکِ و لا تُجاوِرِ البَحْرَ». مثل دوم را هم برابر این مثل دانسته است: مَنْ یَسْمَعُ یَحَلْ (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۱/ ۳۰۱، ج ۲/ ۲۶۳). همچنین او این دو مثل و دو مثل فارسی دیگر را هم در کتاب *دیوان المعانی* آورده است. (صادقی، ۱۳۷۵: ۱۰۹). استاد صادقی درباره مثل نخست متذکر شده‌اند که صورت درست آن، براساس نسخه بریتانیای کتاب *دیوان المعانی*، «هم‌دره» است. (همان).

۱- الفُرسُ تقولُ: «يعيشُ العيرُ مائتينِ و النسرُ ثلاثمائةٍ و الحيةُ لا تموتُ إلا قتلاً»: ایرانیان می گویند: «خر دوست سال و کرکس سیصد سال می زید و مار تا گشته نشود، نمی میرد.» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۱/۷۵).

۲- الفُرسُ تقولُ فی معنی هذا المثل: «رأت فأرةً خيلاً تُنعلُ، فرفعت رجلها»: ایرانیان در این باره می گویند: «موش دید که اسبان نعل می شوند، او هم پایش را بالا برد.» (همان، ج ۱/۱۰۸).

عین مثل مذکور در مثل نامه های فارسی دیده نشد، اما، مثل های متعدد هم مضمونی با آن در فارسی کاربرد دارد: به پای اسب نعل زدند، قورباغه هم پای برداشته است / اسب را که نعل زدند، قورباغه (غوک) پای برداشته است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۳۳۰، ۵۵۴). شترهای شاه را نعل می کردند کبک هم پا بلند کرد. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴/۱۹۹۶، ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۳۳۶). شتران را نعل کردند، پشه کوره گفت: «من را چهارمیخه بکنید» / شتر را می خواستند نعل بکنند، قورباغه (مورچه) پایش را بلند کرد / اشترها را نعل می کردند، کبک هم پایش را بلند کرد / اسب را می خواستند نعل کنند، خر دستش را جلو آورد / اسبها را نعل می زدند، سوسک پایش را دراز کرد / اسبها را نعل می کردند، شتر هم پایش را بلند کرد که نعلم کنید / اسبها را نعل می کردند، پشگل غلتان هم آمد پایش را بلند کرد / اسبها رفتند خودشان را نعل کنند، پشه کوره هم پایش را بلند کرد / اسبهای شاه را که نعل بندی می کردند، ککها هم پاهایشان را بلند کردند / اسبهای شاهی را بردند نعل ببندند، سوسک هم پایش را بلند کرد / اسبهای شاهی را نعل می کردند، کک و پشه هم پاهایشان را بلند کردند / داشتند اسبها را نعل می کردند، الاغ هم پای خود را بالا نگه داشته بود / قاطرها را نعل می کردند، پشه کوره هم پایش را بلند کرد و گفت: «یک نعل هم به من بزنید» / چهارپایان را داشتند نعل می زدند، پشه از راه رسید، گفت: «مرا هم نعل کنید» / فیل را نعل می کردند، پشه کوره می گفت: «یک چکشی هم بزنید این جا» / همه جَستند، لاک پشت هم جَست / سوار اسبش را نعل می کند، قورباغه پایش را بلند می کند / بقه گفت که پای مرا نعل کنید. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۸، ۵۳۴، ۸۰۴، ۹۴۳، ۱۲۱۷، ۱۲۴۵، ۱۲۴۷، ج ۲/۱۳۳۷، ۱۳۷۳)

۳- هُوَ فِي مَذْهَبِ قَوْلِ الْفَرَسِ: «مُدَّ رِجْلَكَ حَيْثُ تُنَالُ ثَوْنُكَ» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۱/۱۱۷): آن مثل همچون این سخن ایرانیان است: «پایت را به اندازه جامهات دراز کن.»

مثل مذکور را در این بیت که به تصریح حمزه اصفهانی، ترجمه یکی از امثال فارسی است، می بینیم: عَلَي قَدْرِ الْكِسَاءِ لَدَى الْمَنَامِ/ فَمُدَّ الرَّجْلَ إِنَّ الْحَزْمَ فِيهِ (اصفهانی، ۱۴۳۰: ۶۹۱): دوراندیشی در این است که

هنگام خواب پایت را به اندازه گلیم دراز کنی.

همچنین مثل فوق در مصراع پایانی این دو بیت که راغب اصفهانی آن را «أبياتٌ منقولةٌ من الفارسية» دانسته است، دیده می‌شود: إذا ما كنتَ في طرفي كساءٍ / و لم يكنِ الكساءُ يُعمُ كُلكُ / فلا تتبسطنَ فيه و لكنِ / على قدرِ الكساءِ فمُدَّ رجلُك: اگر در کنار گلیمی نشسته‌ای و آن به اندازه‌ات نیست، چنان آزاد نشین و پایت را به اندازه گلیم دراز کن. (اصفهانی، ۱۴۲۰: ج ۲/۷۶۳).

مثل مذکور همچنان در فارسی رایج است: پا به اندازه گلیم دراز باید کرد. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۴۹۴). به اندازه گلیم خود پایت را دراز کن / به اندازه لحافت پایت را دراز کن / به اندازه فرش خود پایت را دراز کن / پایت را از گلیم پدرت درازتر نکن / پایت را به اندازه گلیم پدرت / گلیمت دراز کن / پای خود را به اندازه گلیمت (حصیرت) دراز کن / اندر خور کرپه‌ات پا دراز کن / به اندازه دوکت پنبه بردار. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱ / ۴۰۴، ۵۵۰، ۶۲۰. کرپه: حصیر، پتو).

۴- الفرسُ تقولُ: «الدِّيوثُ يُعرفُ من بعيدٍ» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۱/۱۳۶): ایرانیان می‌گویند: «دیوث از دور شناخته می‌شود».

۵- الفرسُ تقولُ: «إذا أكَوَهَ الكَلْبُ عَلَى الصَّيْدِ لَمْ يَسُرُّ الصَّاحِبُ وَ لَا الصَّاحِبَةُ» (همان، ۱۴۲۰: ج ۱/۱۵۷): ایرانیان می‌گویند: «اگر سگ را به زور به شکار ببرند، صاحبش را شادمان نخواهد کرد».

۶- الفرسُ تقولُ: «المائِخُ أَعْلَمُ بِمِقْدَارِ المَاءِ فِي البئرِ مِنَ المائِخِ» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۱/۱۶۳): ایرانیان می‌گویند: «کسی که به ته چاه می‌رود تا آبی برآورد، از کسی که آب از سر چاه می‌کشد، داناتر به میزان آب چاه است».

۷- الفرسُ تقولُ: «إِذَا كَانَ اللَّصُّ مِنَ الأهلِ لَمْ يُمْكِنُ التَّحْفُظُ مِنْهُ» (همان، ۱۴۲۰: ج ۱/۲۶۹): ایرانیان می‌گویند: «دزد خانگی را نمی‌توان چاره کرد».

مثل مذکور این‌گونه در فارسی رایج است: دزد خانگی دستگیر نمی‌شود / دزد خانگی را کسی نمی‌تواند بگیرد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۹۹۷).

عین این امثال فارسی، امروزه در برخی کشورهای عربی کاربرد است: خرامی البیت ما ینصا (خلیل دباغ، ۱۳۷۵: ج ۱/۲۶۴) / خرامی البیت ما ینتظر (برقاوی، ۲۰۰۳: ۱۸۳): دزد خانگی دستگیر نمی‌شود.

۸- قالَ بعضُ الفرسِ: «لأنَّ أَدْعَى جَبَاناً وَ أَنْجُوَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ أَدْعَى شُجَاعاً وَ أُقْتَلَ» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۱/۵۲۵):

یکی از ایرانیان گفته است: «اگر من را ترسو بدانند و نجات یابم، بهتر از آن است که دلیرم بخوانند و کشته شوم.»

۹- الفُرسُ تقولُ: «الرأى الدَّبرى يُستنجى به» (همان، ۱۴۲۰: ج ۱/۵۴۴): ایرانیان می گویند: «اندیشه ناهنگام به درد استنجا می خورد!»

۱۰- الفُرسُ تقولُ: «سواء الموت و الغيبة» (همان، ۱۴۲۰: ج ۲/۴۱): ایرانیان می گویند: «مرگ و غیبت (فراق) یکسان است.»

۱۱- الفُرسُ تقولُ...: «المجنون أعرفُ بشأن نفسه من العاقلِ بشئون الناس» (همان، ۱۴۲۰: ج ۲/۵۵): ایرانیان می گویند: «آن چنان که دیوانه خود را می شناسد، عاقل مردم را نمی شناسد.»

۱۲- الفُرسُ تقولُ: «يلحية أخيه» (همان، ۱۴۲۰: ج ۱/۱۰۱): ایرانیان می گویند: «به ریش برادرش [می بالد].»

۱۳- الفُرسُ تقولُ...: «إذا رجع القطيع تقدمت العرجاء» (همان، ۱۴۲۰: ج ۲/۱۱۹): ایرانیان می گویند...: «هرگاه که گله برگردد، لنگک پیشرو می گردد.»

مثل مذکور این گونه در میان عرب ها رایج است: إذا تفرقت الغنم فادتها العنز الجرباء (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۲۰۹، جهیمان، ۱۴۰۳: ج ۱/۲۴۵، میض، ۱۴۰۷: ۳۴): هنگامی که گوسفندها پراکنده شوند، بزِ گر رهبرشان خواهد شد.

همچنین یکی از شاعران عرب، آن مثل فارسی را، چنین ترجمه کرده است: إنَّ الوُحوشَ إذا رجعت نوافراً / فطعانهنَّ تقدمت عُرجائهنَّ (اصفهانى، ۱۴۳۰: ۶۸۹): هرگاه گروهی از گوسفندان [از آبشخور و...] برگردند لنگان آنها پیشرو خواهند شد.

مثل مذکور همچنان در فارسی رایج است: چون گله را برگرداند، بزِ لنگک پیشرو باشد (قمی، ۱۳۸۸: ۶۸). چون که واگردید گله از ورود / پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود (مولوی، ۱۳۹۶: ج ۱/۵۵۲). گله که برگردد، بزِ چلاق بزِ پیشاهنگ چی می شود / بزِ پاشکسته، گله که رم کرد، جلو می افتد / تا گله رم کرد، بزِ شل پیشرو می شود (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۵۲۲، ۶۸۶: ج ۲/۱۵۲۶). مفهوم مثل این است که در انقلاب ها و حوادث زمانه، بزرگان ذلیل، و فرومایگان عزیز می گردند. (بهمینار، ۱۳۸۱: ۲۵۹).

۱۴- الفُرسُ تقولُ...: «كمن يهدي الحجاره إلى الجبل» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۲/۱۳۵): ایرانیان می گویند...: «مانند کسی که سنگ به کوه می برد.»

۱۵- الفُرسُ تقولُ: «مَن صارَ إلى الحاکِمِ وَحدَهُ رَجَعَ مُنجِحاً» (همان، ۱۴۲۰: ج ۱۴۲/۲): ایرانیان می گویند: «هر که تنها نزد داور رود، پیروز برمی گردد.»

این مثل به گونه های مختلف همچنان در فارسی رایج بوده است: هر که او به پیش حاکم تنها رود، سرخ روی بیرون آید / هر کس تنها به قاضی برود، راضی برمی گردد / هر که تنها به قاضی شد، راضی باز آید / شاد باشد هر که سوی داوران تنها شود [قَطران]. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۵۵۴، ج ۴/۱۹۵۴). تنها به قاضی رفته، خوشحال برمی گردد / تنها به قاضی رفته، سرفراز است / تنها به قاضی می روی، راضی برمی گردی / کسی که تنها به قاضی می رود، راضی برمی گردد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ج ۱/۳۵۲، ۵۵۰، ۷۰۹، ۹۵۶، ج ۲/۱۴۳۵).

۱۶- الفُرسُ تقولُ فی أمثالها: «كُلُّ حُسرانٍ کَیسٍ» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۲/۲۰۲): ایرانیان در امثال خود چنین می گویند: «هر زیبایی هوشیاری است.»

صوت فارسی این مثل در مثل نامه ها چنین است: هر ضرری عقلی زیاد کند. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴/۱۹۳۱).

۱۷- الفُرسُ تقولُ: «کَیفَ تَسَلُبُ العَربانَ» (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۲/۵۲۵): ایرانیان می گویند: «از برهنه رخت چگونه می توان کند؟»

## منابع

اصفهانى، حمزة (۱۴۳۰ / ۲۰۰۹)، الأمثال الصادرة عن بیوت الشعراء، تحقیق: أحمد بن محمد الضبیب، الطبعة الأولى، بیروت: دار المدار الإسلامی.

اصفهانى، ابوالقاسم راغب (۱۴۲۰/۱۹۹۹)، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، حَقَّقَهُ وَ ضَبَطَ نُصُوصَهُ وَ مَثَّرَ جَوَانِبَهُ: عُمَرُ فاروق طباع، ج ۲، الطبعة الأولى، بیروت: دار الأرقم بن أبي الأرقم.

البرقاوی، خلیل حسین (۲۰۰۳)، مع الأمثال و الکنایات العربیة، دمشق: دار النمیم.

بلخی (مولوی)، جلال الدین محمد (۱۳۹۶)، مثنوی معنوی، به تصحیح: محمدعلی موحد، چاپ اول، تهران:

فرهنگستان زبان و ادب فارسی-هرمس.

بهمنیار، احمد (۱۳۸۱)، داستان نامه بهمنیاری، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.

ثعالی، أبو منصور (۲۰۰۳)، التمثیل و المحاضرة، تحقیق و شرح و فهرسه: عبدالفتاح محمد الخلو، الطبعة الثانية، بیروت: الدار العربیة للكتاب.

الجهیمان، عبد الکریم (۱۴۰۳)، الأمثال الشعبیة فی قلب الجزيرة العربیة. ۱۰ ج، الطبعة الثالثة، ریاض: دار أشبال العرب.

خلیل دباغ، عبد الخالق (۱۳۷۵ / ۱۹۵۶)، معجم أمثال الموصل العامیة، ج ۲، الطبعة الأولى، الموصل: مطبعة الهدف.

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۳)، *امثال و حکم*، چاپ دوازدهم، تهران: امیر کبیر.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۹)، *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی*، ۲ ج، چاپ دوم، تهران: معین.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۵۷)، *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- عسکری، أبوهِلال (۱۴۲۰ / ۲۰۰۰)، *جمهرة الأمثال، حَقَّقَهُ و عَلَّقَ عَلَيْهِ و وَضَعَ فَهْرَسَهُ: مُحَمَّدُ أَبُو الْفَضْلِ إِبْرَاهِيمَ و عَبْدِ الْمَجِيدِ قَطَامَش*، ۲ ج، بیروت: دارُ الفکر و دارُ الجیل.
- قمی، ابوالرّجاء (۱۳۸۸)، *ذیل نَفْتَةُ الْمَصْدُورِ، رُونُویسی حسین مدرّسی طباطبایی*، چاپ دوم، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- مبّیض، محمد سعید (۱۹۸۷/۱۴۰۷)، *الحکم و الأمثال الشعبيّة فی الدّيار الشّاميّة، الطّبعة الأولى*، دوحه: دار التّقافة.
- میدانی نیشابوری، ابوالفضل (۱۳۶۶)، *مَجْمَعُ الْأَمْثَالِ*، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس.